

نگاه انتقادی یک معلم زن پس از ۳۵ سال تدریس در آموزش و پرورش ایران

میخواستم آرام بروم ولی امان از ناگفته‌ها

گروه اجتماعی

«آری! می‌خواستم آرام و بی‌صدا بروم! ولی امان از دلتنگی‌ها! دیروز بعد از ۳۵ سال آخرین روز کاری خود را پشت سر گذاشتم. ۳۵ سال کلاس و مدرسه اولویت اول زندگی‌ام بود!»؛ این بخشی از نوشته «منصوره مسلمی‌فر» پس از ۳۵ سال معلمی و تدریس در مدارس ایران است. زنی که می‌گوید می‌خواست بی‌صدا برود اما دل‌پردد و نگرانی از آینده فرزندان این سرزمین او را وادار به نوشتن چنین نوشته‌ای طولانی کرده است هرچند می‌گوید واقعیت و ناگفته‌ها بسیار بیش از این است. هم در مدارس «ابتدایی» معلمی کرده، هم ادبیات درس داده و هم اینکه سابقه تدریس در مدارس «کار و دانش» را دارد اما درس‌ها و رشته‌های فراوان دیگری را هم درس داده است. روایت یک معلم از دورانی ۳۵ ساله آن‌هم در دورانی که رسانه‌ها بیش از هر زمان دیگر به انتشار نقطه‌نظرات مسوولان و مدیران ارشد آموزش و پرورش می‌پردازند اگر نگوییم کاری استثنایی که دست‌کم غیرمعمول است؛ بیایید این بار قصه آموزش و پرورش ایران را از گذر تجربه‌ای ۳۵ ساله و از زبان زنی معلم و از پایین‌ترین حلقه سلسله‌مراتب مسوولیت در پرمخاطب‌ترین وزارتخانه ایران بشنویم. آنچه در ادامه می‌آید نوشته خانم معلم مسلمی‌فر است که تلاش شده بدون کمترین تغییر منتشر شود.

نمیدانم سال چندم کارم بود که سخن از رتبه‌بندی به میان آمد

خواستم آسه بروم، همان‌طور که آمده بودم! بدون خدا حافظی! ولی امان از ناگفته‌ها...!

نمیدانم سال چندم کارم بود که به منظور احیای مقام و شأن معلم؛

سخن از رتبه‌بندی به میان آمد.

و اینک در سی و پنجمین سال، درگیر بازی دیگری در زمین رتبه‌بندی! با هیاهویی پر از تناقضها! گویی ایران در این باره چهارسرزمین در چهار نقطه جهان دارد! که تمامی راه‌های ارتباطی بین آنها قطع شده! سرزمین سازمان برنامه و بودجه به عنوان دولت در سایه داریم در حال سنگ اندازی بر سر راه رتبه‌بندی! سرزمین مجلس، بعد از اما و اگرها بعد از سالیان؛ رتبه‌بندی را تصویب می‌کند! سرزمین آموزش و پرورش هم با دست‌کاری‌هایی عجیب، آن را ناقص اجرا می‌کند! و سرانجام سرزمین خودمختار صندوق بازنشستگی به جای رفع مشکل بین خودشان و به جای دست‌میزاد به همکاران با سابقه بیش از ۳۰ سال تدریس با توجه به جبران کمبود معلم، آن را در هاله‌ای از ابهام و اما و اگرها نگه می‌دارد! با وعده‌هایی خام که خشنودی آنی بی‌ثمر همراه دارد که البته صحت آن وعده‌ها اگر به سال نکشد ماه‌ها زمان خواهد برد!

به راستی معجزه برقراری بین این چهار سرزمین! فارغ از کاغذ بازی! بدون فوت زمان! به عهده کدام نهاد بین‌المللی کشوری است؟!

چه معلمانی که چشم به این احیا داشتند و چشم از جهان فرو بستند! و چه معلمانی که در قید حیاتند اما شرمنده خانواده!

دور نیست! روزی که در دادگاه عدل الهی؛ شاکي سنگ‌اندازان و مانع‌تراشان این احیا باشند! و مانع‌تراشان حسرت‌روزگاری را ببرند که می‌توانستند کاری برای جانشینان مقام پیامبری انجام دهند، اما با مصلحت‌اندیشی‌های «نفع به کجا!» سنگچین این احیا شدند!

«به گوشش خوانده

جامعه گرگ است...

و اینک

سر آغاز این جامعه

مدرسه!

کاش بدانند!

معلم رهاوردی از

جاده انبیاست!»

بله! عرض می‌کردم: «امان از ناگفته‌ها...»

زمانی که سکوت مطلق جهت فراگیری عمیق در کلاس حاکم می‌شد، بیشک یکی از لذت‌بخش‌ترین ساعات عمرم بود!

بی‌تردید آن زمان تخته و کلاس چون پایتختی برایم بود و هر دانش‌آموز، شهری از عشق!

این سال‌ها به من آموخت، سلامت یک جامعه در گرو آموزش و پرورش سالم است! با نگاهی به سابقه کشورهای پیشرفته می‌توان به اهمیت و نقش آموزش و پرورش پی برد.

شاید بیشباهت نباشد که بگوییم، مراحل رشد هر کشوری همچون بازی دومینو از آموزش و پرورش آغاز می‌شود!

استواری و پابرجایی قطعه اول که آموزش و پرورش است؛ پابرجایی مابقی قطعه‌ها را رقم خواهد زد!

و اگر اولین قطعه نقش بر زمین شود، سرنوشت محتوم قطعه‌های دیگر همان خواهد بود!

سوالاتی که پاسخ به آنها جامعه‌ای بهتر می‌سازد

بعد از سال‌ها خدمت در آموزش و پرورش دریافتم که اگر پاسخ‌های مناسب و جدی و پای کار برای سوالاتی که در ذیل می‌آید، داده شود می‌توان تا حدودی به جامعه بهتری دست یافت. پس بیایید، بیندیشیم و نگاهی نو در اندازیم:

۱. بیندیشیم، تاکنون چند وزیر آموزش و پرورش خوشفکر، خلاق، مبتکر و به معنی واقعی مطالبه‌گر حق و حقوق معلم و مطالبه‌گر بالابردن کیفیت آموزشی به دور از شعارهای غیر کارشناسی؛ بر مسند بوده است؟!

به زبان دیگر در واقع، آیا وزیر آموزش و پرورش؛ وزیر معلمین بوده و در به ثمر رسیدن اهداف آموزش و پرورش با رویکرد رعایت شأن انسانی، به خدمت مشغول بوده! یا اینکه وزیر دولت در حد یک ابلاغ و حکم و...!

۲. بیندیشیم تاکنون چند وزیر آموزش و پرورش، فرهنگ «تفکر و

اندیشیدن» را با راهکارهای به روز سر لوحه آموزش قرار داده و مقابل معلم صف‌آرایی نکرده است؟

۳. تاکنون چند وزیر آموزش و پرورش بوده که با وعده‌های پوشالی زمان درمانی نکرده و نهایتاً با فرار رو به جلو، صورت مساله تمامی مشکلات معلمین را پاک نکرده باشد؟

۴. چند وزیر به معنای واقعی کاربردی؛ دغدغه آموزش پویا و به روز به صورت دلچسب و شیرین برای دانش‌آموزان را داشته است؟

و در همین راستا پیگیر آموزش و آشنایی معلمین با شیوه‌های نوین تدریس دنیا به معلمین خود بوده است؟

۵. آیا با قرار دادن تورهایی آموزشی و بازدید از آموزش و پرورش‌های معتبر جهان برای معلمین (با هزینه خود معلم) روند پرورش و آموزش رشد و تعالی نمی‌یابد؟

۶. تا چه میزان از تجربه‌های معلمان هر استان و شهر در به ثمر رسیدن اهداف آموزش و پرورش یا حتی انتخاب وزیر آموزش و پرورش بهره گرفته می‌شود؟

چرا در جلساتی که جهت بررسی مشکلات آموزش و پرورش تشکیل می‌شود، به جز افرادی تکراری که به نوعی بازنشسته به حساب می‌آیند و سال‌هاست از تدریس در مدارس دولتی دور بوده و از تغییرات نسل جوان بی‌خبرند؛ از معلمان شاغل دعوت به عمل نمی‌آید؟!

۷. تا چه زمانی مدارس به دلیل عدم صرفه اقتصادی باید از نعمت وجود مشاوران و روانشناسان ذی‌صلاح محروم باشند؟ در حالی که افرادی حاضرند که رایگان با آموزش و پرورش همکاری کنند.

۸. چرا با توجه به تاکید و تمرکز خانواده‌ها و مدارس و دیگر مراجع بر اخلاق؛ با مراجعه به ۹۰ درصد ادارات و بانک‌ها و ... و حتی گاهی با کمال تأسف با مراجعه به خود دوایر آموزش و پرورش؛ باز هم با ناهنجاری‌ها و توهین‌ها و خودخواهی‌ها و تحقیرها و بد رفتاری‌های اخلاقی و اجتماعی مواجهیم؟!

ذکر دو نمونه از برخورد مسوولان آموزش و پرورش:

الف. مدیر مدرسه شاهد متوسطه دو که بارها با فریاد ادعا داشت، اگر مدیر شاهد شدم مسوولان متوجه شایستگی من بودند! و کذا و کذا!

روزي متوجه ميشود، در پايگاه تابستاني، دانشآموزي روي دست خود را با حنا طراحي کرده. به خاطر اين طرح چنان دست دانشآموز را ميپيچاند که دست دانشآموز تا چند روز درد ميگيرد و از آن بدتر دانشآموز را وادار ميکند همان لحظه آن طرح حنا را از بين ببرد!

دانشآموز فکر ميکند با نوک فلزي مداد اتود ميتواند طرح را پاک کند! اما روي دستانش کاملا زخم ميشود!

خانواده شکايتنامه‌اي تنظيم کرده به واحد عملکرد و ارزيابي داده و نسخه‌اي از نامه را به ريس منطقه. (آنها نميدانستند که نامه بايد شماره دبیر خانه داشته باشد تا قابل پيگيري باشد، نامه‌ها را بدون شماره تحويل ميدهند.) بعد از پيگيري نامه‌ها زمان مراجعه؛ واحد عملکرد و ارزيابي بدون توجه به خانواده شاكي، خود را مشغول کار نشان ميدهد. بعد از ۱۵ دقيقه با لحن بسيار تندي اظهار بي‌اطلاعي کرده و با رفتاري توهين‌آمیز ميگويد: «کدام نامه! و...!» مساله مدرسه هست و بايد داخل مدرسه حل شود!

و ريس اداره به خانواده دانشآموز ميگويد: «حالا چه عجله‌اي است! خودم رسيدگي ميکنم!» بعد از مدتي ريس اداره جابه‌جا شده و آن نامه هم...!

ب. بنا به دلایلي دانشآموزي از مدرسه شاهد متوسطه ۲ به دبیرستان دولتي مي‌رود. متاسفانه دانشآموز متوجه ميشود در مدرسه دولتي به دور از چشم مدير و معاون انواع خلافاكاريها (توزيع مواد مخدر و خوردن مشروب و سيگار) صورت ميگيرد! در نتيجه از تغيير مدرسه پشيمان شده و با التماس خواهان برگشت به مدرسه قبلي خود ميشود. مدير که گويا از التماس کردن دانشآموز لذت ميبرد و خود را به مدت يك ماه درگير كارهاي مهمي چون جلسه اداره با معاونين و... نشان مي‌داد! (که البته چه كاري مهم‌تر از نجات جان يك انسان) بعد از يك ماه در کمال آرامش، با نگاه از بالا پاسخ مي‌دهد: «فرزند شما در اين مدرسه آلوده شده! اگه به اين مدرسه برگردد، اين بچه‌ها را هم آلوده مي‌کند!!! نمي‌توانيم او را...!!!»

آيا نجات يك انسان نجات يك جامعه نيست؟

متاسفانه از اين بدرفتاريهاي غير حرفه‌اي در آموزش و پرورش کم نداريم! هنگامي که در آموزش و پرورش به عنوان يك مکان فرهنگي شاهد بي‌فرهنگيهاي اينچنيني هستيم؛ خود بخوانيد حديث مفصل از اين ماجرا در ديگر ادارات و نهادها...!

۹. آیا درست است دستگاه عریض و طویل آموزش و پرورش دستخوش فرزندان چند وکیل و وزیر و ... قرار گیرد تا مدرسه‌ها (به جهت خستگی از خانه ماندن در زمان کرونا) باز شود یا بسته بمانند! یا انواع مدارس را به وجود آورند؟! و در نتیجه مدارس دولتی بی‌هویت شوند؟! (کجایند دلسوزان خدایی؟)

۱۰. آیا بهتر نیست برای ایجاد انگیزه در دانش‌آموزان، احیای مدارس دولتی و احیای ارزش مقام علم و دانش؛ تحصیل رایگان همانند دانشگاه‌های دولتی فقط شامل دانش‌آموزان درسخوان باشد؟! و مابقی ...

۱۱. آیا مفهوم و محتوای دروس دینی، فارسی، تاریخ، عربی، هویت، مدیریت خانواده، تفکر... مشترک نیست؟ آیا تکراری بودن این مفاهیم و محتوای انگیزه آموزشی دانش‌آموزان را تحت‌تاثیر قرار نمی‌دهد و آنها را از درس دلزده نمی‌کند؟

۱۲. چرا باید بعضی از واژه‌هایی که زبان مشترک دنیا را می‌سازد (اروپایی)، معادل‌سازی شود؟

چرا در قبال معادل‌سازی واژه‌های عربی به بهانه هم‌ریشه بودن حروف، معادلیابی را درست نمی‌دانیم؟

آیا معادل واژه «ایاب و ذهاب» و «بیع و شری» که عربی است و سابقاً در زبان فارسی کاربرد داشت، ترکیب «رفت و آمد» و «خرید و فروش» زیبا معادل‌سازی نشده است؟

از طرفی ریشه بسیاری از کلمات «هندي-اروپایی» فارسی بوده و کلمات مشترک فراوانی بین تمامی ملتهای دنیا و زبان‌های زنده، یکسان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آیا بهتر نیست واژه‌هایی که سالیان سال است که در زبان فارسی نهادینه شده است. مانند: فیزیولوژی (کار اندام‌شناسی)، آنتی‌بیوتیک (پاد زیست)، اسکلت (استخوان گان)، هیپوتالاموس (زیر نهنج) آنتی‌اکسیدان (پاد اکسنده) و...! در تغییر آن درنگ کنیم!

و به راستی چقدر فرق است بین ساخت واژه‌های زیبای مانند: فرودگاه، هواپیما، ایستگاه و بهداری، دادگستری، ترابری... که در دو دوره اول فرهنگستان ادب معادل‌سازی شده با این واژه‌هایی که شبیه معماست! و می‌توان به راحتی با آن بازی پانتومیم انجام داد!

البته بر کسی پوشیده نیست که ساخت واژه‌هایی چون هوش مصنوعی، پایش و همایش انتخاب مناسبی بوده است.

آیا بهتر نبود فرهنگستان ادب از جهت علمی همگام با دانش فناوری نوین و به روز جهان یا حتی جلوتر پیش می‌رفت تا قبل از ورود واژه‌های خارجی به دروازه‌های کشور؛ واژه‌سازی می‌کرد؟ تا مانع سردرگمی کاربران می‌شد!

۱۳. چرا برای نوجوانان ما به‌رغم تبلیغ فراوان، اهمیت مسائل دینی کم‌رنگ شده؟! چه شد کاربرد طرح‌های صلیب، فروهر بین آنها رایج شد؟! کشیدن سیگار، خوردن مشروب و... برایشان دیگر خط قرمز محسوب نمی‌شود؟

۱۴. آیا زمان آن فرا نرسیده که مسوولیت نظافت و تمیز نگهداشتن مدرسه‌ها را همچون کشورهای مطرح پیشرفته به دانش‌آموزان بسپاریم؟ تا مدیر مدرسه به همراه بار سنگین مدیریت و به دلیل کمبود نیرو مجبور نشود، خود! کلاسها و حیاط مدرسه را جارو کند! یا خدمتگزاری با دیسک عمل شده‌اش! به تنهایی!

امور ۵۰۰ متر مدرسه را با تمام حواشی این کار! انجام دهد!

درد اینجاست که دانش‌آموزان با قد رشید و با جسمی نیرومند و قوی در حالی که ساندویچ گاز می‌زنند یا بستنی، بدون ذره‌ای شرم و درد نگاه می‌کنند! و از کنارشان بی‌تفاوت رد می‌شوند!

آیا پراکندگی زباله‌ها در محله، شهر، مترو، اتوبوس، مراکز تفریحی، رودخانه‌ها، کوه‌ها، دریا و... نتیجه عدم تفهیم این مسوولیت به دانش‌آموزان فعلی که جامعه آینده را تشکیل می‌دهند، نیست؟! ریشه این بی‌تفاوتی از کجا می‌آید؟

۱۵. زمانی که قانون عدم مردودی و عدم اخراج دانش‌آموز از کلاس و مدرسه تصویب شد؛ در قبال آن چه اهرمی به معلم داده می‌شود تا از طرفی به دانش‌آموزان انگیزه رشد و تعالی داده؟! و بتواند دانش‌آموزان را به سوی درس خواندن و پیشرفت سوق دهد؟! تا از عهده امتحانات نهایی برآید و در پاسخ به سوالات کنکور مآبانه غافلگیر نشود؟

و از طرف دیگر بتواند با دانش‌آموزان قانون‌شکن و گستاخ و باری به هر جهت (که تعدادشان در مدارس دولتی کم نیست.) برخورد کند؟!!

۱۶. آیا بهتر نیست، در هر کلاس با حفظ امنیت و امانتداری دوربین

گذاشته شود؟ تا به عنوان عاملي بازدارنده مانع بسياري از اشتباهات رفتاري در کلاس شود؟

۱۷. به راستي چرا دانش‌آموزي که در پایه دهم و يازدهم از درس يا دروسي افتاده، چرا بايد در پایه دوازدهم درس بخواند!؟

و اصلا جامعه چه نيازي به اين همه فارغ‌التحصيل بي‌سواد مدرک به دست و مدعي دارد!؟

۱۸. چه ميزان در آموزش دروس عمومي به دانش‌آموزان کار و دانش موفق بوديم؟

دانش‌آموزان کار و دانشي که از آغاز ترم فارغ از کتاب درسي، دغدغه سوالات ترم را دارند و مدام از ضعف هوشي خود مي‌گويند! بي کم و کاست درخواست سوالات ترم را دارند! و نتيجه آن ميشود که اکثر همکاران در پايان ترم تعداد معدودي سوال را مشخص کرده، تا همان را براي امتحان بخوانند! اما دانش‌آموزان باز هم! خواهان سوالات کم‌تري هستند!

شايد حق با آنها باشد، چرا که بهره هوشي تعداد بسياري از آنها در حدي نيست که بتوانند مباحث دروس را به خاطر سپارند.

به عنوان مثال: درس ديباچه سعدي در پایه دوازدهم، بين رشته‌هاي نظري و کارودانش مشترک است. زماني که دانش‌آموزان رشته نظري با يادگيري اين درس مشکل دارند! ديگر از دانش‌آموزان کار و دانش چه توقعي است؟

چرا بايد کتاب سلامت و بهداشت براي رشته‌هاي نظري نهايي باشد!

در حالي که بعضي همکاران از همان کتاب، در مدارس کار و دانش کمتر از ۲۰ سوال را براي امتحان خرداد ماه مشخص مي‌کنند!

يا ... بعد از سال‌ها تدريس در مدارس کار و دانش، نظر اکثر همکاران اين است که: «شايد بهتر باشد دروس عمومي براي کارودانش حذف شود» زيرا طي سه سال متوسطه ۲، نه تنها ميزان سواد عمومي دانش‌آموزان بالاتر نرفته بلکه از طرفي اتلاف زمان هم براي معلم و هم براي دانش‌آموزان رقم مي‌خورد؛ و از نگاهی ديگر هزینه‌هايي که براي تامين دبيران مربوطه صورت مي‌گيرد، به هدر مي‌رود.

آيا بهتر نيست که دروس عمومي را به صورت جزوات پرسش و پاسخ در

اختیار آنها قرار داده و در پایان ترم از همان جزوه امتحان گرفت؟

۱۹. به راستی خروجی ما بعد از ۱۲ سال آموزش در مدارس و چندین سال آموزش در دانشگاه از جهت انسانی، اخلاقی، مذهبی و ... چه بوده است؟

آیا نباید بپرسیم، زمانی که مسوولان در هر اداره و نهاد و سازمانی برخورد ناشایستی دارند (ژن خوب و...) معلول تربیت کدام آموزش یا پرورش بودند؟!

آیا زمان آن فرا نرسیده، طبق فرهنگ مدنی و اصیل، لایه‌های آموزشی و پرورشی لایروبی شود؟ تا بتوانیم برای آینده نسلی درست و درمان تربیت کنیم؟!

تا ما هم بتوانیم همچون کشورهای فنلاند و ژاپن در صدر آموزش و پرورش دنیا قرار بگیریم!

۲۰. آیا بعد از گذشت چهل و اندی از انقلاب؛ زمان به صدا در آمدن زنگ اهمیت و اولویت آموزش و پرورش در کشور فرا نرسیده است؟!

چرا باید از آموزش و پرورش با عنوان گداخانه یاد شود! (با عرض پوزش از به کار بردن این ترکیب) به راستی فردی که با دانستن این مطلب وزیر چنین وزارتخانه‌ای میشود؛ چه حس و حالی دارد؟ آیا نقشه راهی دارد برای تغییر این اندیشه؟!

چه زمانی فارغ از شعارهای رنگارنگ «پرسش مهر...»، معلم پژوهنده، مسابقات و... زنگ حقیقی امید و افق‌های روشن فرهنگ به صدا در می‌آید؟! تا دیگر نظاره‌گر مهاجرت نخبگان و غیر نخبگان نباشیم؟!

چه زمانی اعلام میشود هزینه‌هایی که باید صرف تربیت معلمین، کودکان، نوجوانان و جوانان این مملکت شود، خرج امور سلیقه‌ای این و آن نخواهد شد؟!

۲۰. چرا باید دانش‌آموزان و همکارانی که بیمه هستند الزام در پرداخت هزینه بیمه مدارس داشته باشند؟ به راستی هدف از بیمه اجباری دانش‌آموزی چیست؟ در حالی که همه می‌دانیم گاه سال‌ها می‌گذرد، حادثه‌ای برای دانش‌آموزان مدرسه‌ای پیش نمی‌آید؛ تا ریالی از این بیمه هزینه شود! و گاهی که مساله حاد و مهمی برای دانش‌آموزان پیش می‌آید؛ شاهد کم لطفی و تاخیر در این حوزه هستیم! (حادثه تلخ دانش‌آموزان شین آباد و...)

و چرا در پایان سال تحصیلی؛ مدارسی که از بیمه استفاده نکرده‌اند؛ به پاس شکرانه سلامت؛ بخش ناچیز از این مبالغ برای برگزاری جشن سلامت در مدارس برای همین دانش‌آموزان هزینه نمی‌شود؟!

و اینک نیز در حماسه جدید! «بیمه به تبع همسران» به اجبار حذف شده و مبلغ آن بیمه ناکارآمد از فیش کسر می‌گردد!

تا چه زمانی باید چشم معلمان، به درهای بسته بماند تا مشکلات عدیده آنان که روز به روز بیشتر می‌شود؛ حل شود؟ و با تلاشی مذبحانه حق خود را تکدی کنند؟!

چرا برای تمامی مجاری و گاه غیر ضروری، بودجه تامین می‌شود اما نوبت به جامعه فرهنگی به عنوان پایگاه انسان‌سازی می‌رسد...!

در تمامی این سالها

حتی برای ثانیهای دیر به کلاس نرفتم

آری! خواستم آرام و بی‌صدا بروم! ولی امان از دلتنگیها! دیروز بعد از ۳۵ سال آخرین روز کاری خود را پشت سر گذاشتم. ۳۵ سال کلاس و مدرسه اولویت اول زندگیام بود!

با حسرت، به در و دیوار و ... مدرسه چشم دوختم! و حتی به خدمتگذار و دانش‌آموزان و همکارانم!

در تمامی این سالها حتی برای ثانیهای دیر به کلاس نرفتم.

به قدری در کار غرق می‌شدم که فراموش می‌کردم، فرزند بیمارم در خانه تنهاست و در تب می‌سوزد!

حتی فوت عزیزترین کسانم مانع حضورم در کلاس نشد! و ...

اگر بارها به دنیا بیایم، باز هم می‌گویم: «معلمی»!

کاش اولویت دولت هم به مفهوم راستین کلمه، آموزش و پرورش بود و معلم و دانش‌آموزان! و تربیت و پرورش نسلی مبادی آداب و آشنا به علم روز!

که اگر معلم را يك دست به حساب آوریم، باید بدانیم يك دست صدا ندارد! و معلم فقط مجری بخشنامه‌هاست با اندکی چاشنی خلاقیت و ابتکار!

در صورت ایجاد قوانین مناسب به فراخور حال در آموزش و پرورش،
دستی دیگر از آستین بیرون آمده و آنگاه می‌توانستیم شاهد جامعه‌ای
خلاق و اخلاق‌محور و شایسته‌سالار باشیم!

نه با وانمود کردن به انجام کارهای مهم، با فرصت‌سوزی؛ اهدافی را
نشانه گرفت که نتیجه‌ای جز دلسردی معلم و یک جامعه بی‌هویت نخواهد
بود! همراه با رخوت و سستی و عدم انگیزه میان دانش‌آموزان!

کلام را با حدیث زیبای پیامبر(ص) به پایان می‌برم: «یک ساعت تفکر،
بہتر از هفتاد سال عبادت بی‌تفکر است.» به امید اقتدار اندیشه،
اندیشه‌ای که فارغ از سوگیری سیاسی چگونگی دستیابی به قله‌های رفیع
دانشی، اخلاق، انسانیت و دانش را بیاموزد. تا جامعه بی‌طبقه
توحیدی، انسانی شکل گیرد.

خواستم آسه بروم، همان‌طور که آمده بودم اما ...

□□□□□□ □□□□□□ 12 □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ 1402 □□□□□□ □□□□□□